

مفاهیم اساسی

۱- پیدایش پدیده ی بورکراتیک

مسئله بورکراسی درون جنبش کارگری خود را در بلافصل ترین شکل خویش بصورت مسئله دستگاه سازمان های طبقه ی کارگر مطرح می سازد: مسئله "کارمندان" تمام وقت و روشنفکران خرده بورژوائی که مناصب میانه و بالای سازمان های کارگری را تحت اشغال خود در آورده اند.

تا زمانیکه این سازمان ها محدود به گروه های کوچک و دسته های سیاسی یا گروه های مدافع با نیروئی ناچیز هستند، دستگاهی وجود ندارد، "کارمندان" تمام وقت بوجود نمی آیند و مسئله بروز نمی کند. در این جا فوئش مسئله رابطه با روشنفکران خرده بورژوائی پیش می آید که به یاری صورت بندی جنبش کارگری که هنوز در مرحله ی جنینی خود بسر می برد، شتافته اند.

لیکن رشد جنبش و پیدایش سازمان های توده ای سیاسی یا اتحادیه ای بدون تولید دستگاهی از "کارمندان" تمام وقت و کارگزاران غیرقابل تصور است، موجودیت یک دستگاه فی النفسه در خود پتانسیل خطر بورکراتیزه شدن را در بردارد. از همان بدو امر یکی از ریشه های اصلی پدیده ی بورکراتیک- یعنی تقسیم کار درون جامعه سرمایه داری- نمایان می گردد.

تقسیم کار در جامعه ی سرمایه داری کاریدی مستلزم تولید روزانه را به پرولتاریا، و تولید و جذب فرهنگ را بدیگر طبقات اجتماعی اختصاص می دهد. کارشاق و از لحاظ هم جسمانی و هم عقلانی خسته کننده به کل پرولتاریا اجازه نمی دهد علوم عینی در پیشرفته ترین اشکالش را فرا گرفته و جذب کند و یا یک فعالیت سیاسی و

اجتماعی مداوم را دنبال کند: وضعیت اجتماعی پرولتاریا تحت سلطه ی سرمایه شمه ای از عقب ماندگی علمی و فرهنگی است.

انکشاف جنبش کارگری با خود پیدایش دستگاه و کارگرانی را به همراه می آورد که دانش تخصصی شان برای پر نمودن خلاءهای ناشی از وضعیت اجتماعی طبقه ی کارگر ضروریست و شرط کاملاً واجب مداومت بیشتر مبارزات طبقاتیست.^(۱)

به شکلی بسیار نارسا می توان گفت همین تخصص یابی موجب پیدایش پدیده ی بورکراسی می شود: به مجرد اینکه افرادی چند در فعالیت های سیاسی یا اتحادیه ای به شکل تمام وقت و حرفه ای درگیر می شوند، امکان مستطر بورکراتیزه شدن موجودیت پیدا می کند.

در جامعه ی تولید- کالایی این تخصص در مقیاسی ژرف تر همچنین موجب پیدایش* و شینی سازی** می گردد. در یک جامعه ی مبنی بر تقسیم کار فاحش و تولید کالایی تعمیم یافته، این واقیبت که مردم در یک جنبش کوچک از فعالیت اجتماعی جهانی زندانی گشته اند، تجلی ایدئولوژیک خود را در روش برخورد آنان نمایان می سازد: آنان هر چه کمتر قادر به فهم کل جامعه می گردند و فعالیت های خود را بعنوان هدفی در خود می پندارند. ساختارهای سازمانی که در اصل به منزله ابزاری برای بدست آوردن برخی هدف های اجتماعی محسوب می گردند بعنوان هدفی برای خود دانسته می شوند- بخصوص نزد کسانی که به آشکارترین و مستقیم ترین نحوی تعیین هویت خود را ازین (ساختارها) کسب کرده و مدام درون آن بسر می بردند و از آن امرار معاش می کنند، کسانی که دستگاه را تشکیل می دهند یعنی "کارمندان" تمام وقت، بورکراتهای بالقوه.

اکنون به بررسی پایه روانی و ایدئولوژیک پیدایش بورکراسی طبقه کارگر می پردازیم: دیالکتیک پیروزی های جزئی.

* پدیده بت سازی (mshsitef)

** شینی سازی reification شینیت یافتن روابط.

۲- دیالکتیک پیروزی های جزئی

این دیالکتیک خود را در روش برخورد کسانی جلوه گر می سازد که دفاع از پیروزی هائی که هم اکنون طبقه کارگر بدست آورده را بر تعاقب مبارزه ی طبقه کارگر برای تسخیر قدرت و تحول ریشه ای یعنی بنای دنیای سوسیالیستی مقدم می شمارند. در سطح بین المللی آنان دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، چین و یا دیگر دولت های کارگری را پراهمیت تر از گسترش انقلاب جهانی می دانند. برای چنین کسانی، موجودیت دول کارگری در يك دنیای تحت تحکیم امپریالیزم هدفی در خود گشته است. سوسیالیزم برای آنان آن چیزی است که درین [دول] تحصیل گشته است و از اینرو بمنظور دفاع از آن مادون شمردن کلیه ی مبارزات نوین را لازم الاجرا می دانند. این چشم اندازی اساساً محافظه کارانه است.

این جمله ی معروف در مانیفست کمونیست که می گوید پرولتاریا هیچ چیز ندارد که از دست بدهد مگر زنجیرهای خود نظریه ی بسیار ژرفی را بیان می کند که می بایست بعنوان یکی از اصول مارکسیزم پذیرفته شود: رسالت تاریخی تحول جامعه ی سرمایه داری به کمونیستی دقیقاً بعلت اینکه پرولتاریا چیزی دارا نیست که در مقام دفاع از آن برآید به پرولتاریا محول گردیده است.

لیکن این امر در حال حاضر کاملاً صدق نمی کند، بطور مثال به مجرد اینکه بخشی از پرولتاریا (بورکراسی طبقه کارگر، اشرافیت کارگری که داخل پرولتاریای کشورهای امپریالیستی نضج می گیرد) در عوض حالت محرومیت کامل اولیه ی خود سازمان یا سطح زندگی بهتری بدست می آورد، خطر بروز يك قالب فکری جدید نمودار می شود. اینک جنبه های مخالف و موفق هر فعالیت جدیدی سنجیده و موازنه می گردد: آیا امکان این نیست که طرح حرکت به پیش به جای کسب دستاوردهای جدید، به از دست دادن دستاوردهائی که هم اکنون حاصل گشته منجر گردد؟

این ریشه‌ی اصلی محافظه‌کاری بورکراتیک است، همانطور که در جنبش سوسیال-دمکراتیک قبل از جنگ جهانی اول و در بورکراسی اتحاد شوروی حتی پیش از اوج فاحش دوره استالینیستی مشاهده نمودیم.

دیالکتیک پیروزی‌های جزئی دیالکتیکی است که مشکلات واقعی را بازتاب می‌کند و نه تضادی کاذب را که با یک فرمول می‌تواند فیصله یابد.

مادامیکه محافظه‌کاری بورکراتیک با امتناع خود از شرکت و حمایت مبارزات انقلابی در کشورهای کاپیتالیستی و بطور کلی در دنیا بوضوح به منافع پرولتاریا و بدین ترتیب به سوسیالیسم زیان می‌رساند، علت اولیه‌ی این برخورد (لزوم دفاع از دستاوردهای طبقه‌ی کارگر) یک مشکل واقعی را منعکس می‌سازد. دلیل اینکه ما این برخورد را محافظه‌کارانه می‌خوانیم این است که از قبل این را مسلم فرض می‌کند که هر جهش به پیش انقلابی چه در مقیاس ملی چه بین المللی دستاوردهای طبقه‌ی کارگر را به مخاطره می‌اندازد. این فرض است که محافظه‌کاری عمیق و دائمی هر دو بورکراسی‌های رفرمیست و استالینیستی را تأکید می‌کند.

دیالکتیک پیروزی‌های جزئی متصل با پدیده‌ی بت‌سازی که مشخصه‌ی جامعه‌ی ایست‌که در آن تولید کالای تعمیم یافته و بر محور تقسیم کار فاحش سازمان یافته‌ی یک جنبه‌ی مهم فرآیند بورکراتیزه‌گشتن را بیان می‌کند. بدین صورت این در انکشاف جنبش کارگری در مرحله‌ی تاریخی زوال سرمایه‌داری و گذار بسوی جامعه سوسیالیستی نهفته است. راه حل حقیقی مسأله بورکراسی‌نه در برانداختن آن از طریق احکام قضائی یا فرمول‌های جادونی، بلکه در ایجاد بهترین شرایط ذهنی و عینی برای از بین رفتن آن است.

۳- امتیازات بورکراتیک

ما ماتریالیست‌ها واضح است نمی‌توانیم مسأله بورکراسی را از علایق مادی آن منفک سازیم: این بورکراسی برخوردار از امتیازات مادی و مصمم به دفاع از آن

است. لیکن کاهش مسأله بورکراسی صرفاً به این جنبه ی بخصوص به فهم ریشه و تکامل بعدی آن کمک نخواهد کرد. بطور مثال، میزان بورکراتیزه گشتن احزاب کمونیستی که در قدرت نیستند (مانند حزب کمونیست ایتالیا، فرانسه) یا احزاب کمونیست در کشورهای شبه مستعمره (مانند بزیل) بوسیله این الگوی ساده توضیح پذیر نیست. از سوی دیگر، نقش ایدئولوژی پیروزی های جزئی را در این موارد بوضوح مشاهده می کنیم: یکسان پنداشتن اهداف با وسایل، بورکرات با سازمان. این یکسان شمردن همانطور که گفته شد منجر به پیدایش محافظه کاری عمیقی می گردد و این محافظه کاری اغلب با منافع جنبش طبقه ی کارگر در تضادی سخت قرار می گیرد.

به همان نسبت که می بایست از يك توضیح مبتذل ماتریالیستی احتراز کنیم می بایست از عکس آن یعنی خطای روانکاوانه نیز بپرهیزیم. واضح است که گرایش روانی رهبران و دیگر کارگزاران بسوی محافظه کاری با مزیت های مادی و امتیازات و اقتدار و نفوذی ارتباط دارد که بر حسب موقعیت آنان نثارشان می گردد. چنانچه به ماهیت امتیازات بورکراتیکی که در اولین سازمان های طبقه ی کارگر، اتحادیه های کارگری و احزاب سوسیال دمکراتیک داده شد، نظر بیفکنیم دو جنبه مختلف مشاهده می کنیم:

۱- ترك محل تولید به منظور "کارمند" تمام وقت گشتن که بدون شك در شرایط مستولی در آن زمان (دوازده ساعت کار روزانه، فقدان تام بیمه های اجتماعی و غیره) برای کارگران يك ترفیع اجتماعی و تا حدودی از بند رها کردن انفرادی خود محسوب می گشت. اشتباه خواهد بود اگر این را با "بورژوازی گشتن" یا با ایجاد یا قشر ممتاز اجتماعی برابر بدانیم. دبیران اولیه ی سازمان های کارگری بخش معتابهایی از زندگی خود را در زندان بسر بردند و در وضعیت مادی نامساعدی گذاران کردند. لیکن با همه ی اینها، از نقطه نظر اقتصادی و اجتماعی وضع اینان از سایر کارگران آن زمان بهتر بود.

۲- در مقیاس روانی بدیهی است برای يك مبارز سوسیالیست یا کمونیست بسیار ارضا کننده تر خواهد بود اگر تمام وقت خود را صرف مبارزه در راه آرمان هایش سازد تا اینکه روزهایش را در يك کارخانه صرف انجام کار مکانیک وار کند، آتیم با علم بر این مطلب که ثمره ی کار او فقط منجر به غنی ساختن دشمن طبقاتیش خواهد گشت.

پدیده ی ارتقاء اجتماعی و شخصی بی تردید حامل هسته های ذخیره ای بورکراسی است. روشن است کسانی که چنین مناصبی را اِشغال می کنند، مایلند آن را در تصرف خود نگه دارند، آنان در برابر هر کس که بخواهد در عوض يك سیستم دوازی Rota برقرار سازد- که طبق آن هر عضو سازمان به مدت محدودی به این سمت ها گماشته خواهد شد- از موقعیت خود دفاع خواهند کرد.

این امتیازات اجتماعی هر چند در ابتدا زیاد محسوس نیستند لیکن زماتیکه سازمان های توده ای درون جامعه ی سرمایه داری موقعیت مستحکمی بدست می آورند، شایان توجه می گردند. در این جاست که مسأله انتخاب مشاورین، نمایندگان مجلس و دبیران اتحادیه های کارگری یعنی کسانی که قادر به مذاکره ی مستقیم با اربابان و بدینسان تا حدودی به همزیستی مسالمت آمیز با آنان هستند، پیش می آید. ملاحظات مشابه هنگامیکه سردبیران روزنامه یا نمایندگانی برای شرکت در فعالیت های اضافی که سازمان از آن طریق در تمام سطوح اجتماعی مداخله می نماید، منصوب می شوند نیز صادق است.

این امر دیالکتیکی حقیقی تولید می کند که نمی توان آن را به يك تضاد پیش پا افتاده تقلیل داد. بطور نمونه جنبش وقتیکه به انتشار روزنامه دست می زند و به سردبیر احتیاج دارد با يك مشکل واقعی روبروست. اگر قانونی را که مارکس به منظور اجتناب از پیدایش بورکراسی طرح نموده- که حقوق يك "کارمند" تمام وقت می بایست معادل حقوق يك کارگر ماهر باشد- بکار ببرد، با خطر از دست دادن زبده ترین افراد روبرو می شود. آگاه ترین مبارزین سیاسی منطق این قانون را

می پذیرند ولی بسیاری از خبرنگاران با استعداد که می توانند در جای دیگر در آمد بیشتری کسب کنند، دانماً در وسوسه انتخاب چاره پر منفعت تر خواهند بود. آنان تا زمانیکه بحد کافی متعهد نگشته اند در معرض خطر جذب مجدد به محیط بورژوازی و بدینگونه دور شدن از جنبش کارگری قرار دارند.

این در مورد حرفه های دیگر نیز صدق می کند. بطور مثال در شهرهانی که توسط جنبش کارگری اداره می گردند همین مسأله در مورد معماران، مهندسين یا دکترها پیش می آید. بکار بستن دقیق قانون مارکس در اغلب موارد به حذف تمام آن کسانی که رشد آگاهی سیاسی شان ناپسند است ولی در حرفه شان شاید زبده تر باشند، منتهی می شود.

بنای يك سیستم بی نقص کمونیستی مناسبات انسانی در چارچوب جامعه ی سرمایه داری با تمام معیارها و ارزش های متداولش حتی درون جنبش کارگری نیز غیرممکن است. این امر ممکن است تنها برای هسته ای از انقلابیون بسیار آگاه عملی باشد، ولی يك جنبش وسیع کارگری بنحو بسیار استوارتری با جامعه ی سرمایه داری در هم آمیخته و از اینرو به عمل گذاشتن اصول کمونیستی در آن بسیار دشوارتر است. بالنتیجه در این جا گرایش در جهت ترك تدریجی موانعی که بالاخص علیه خطر بورکراتیزه شدن بر پا شده اند، وجود دارد.

دیالکتیک پیروزی های محدود در این مرحله ی تاریخی از زوال سرمایه داری شکل کاملاً تکامل یافته ای از ادغام آگاهانه در جامعه ی بورژوازی همراه با سیاست ها و منطق سازش طبقاتی بخود می گیرد. کلیه موانع بر سر راه بورکراتیزه شدن از بین می روند، امتیازات چندین برابر می گردند، رهبران سوسیال-دمکراتیک دیگر يك بخش از حقوق پارلمانی خود را به سازمان اختصاص نمی دهند- در واقع این کارگزاران معرف يك قشر موکل درون طبقه ی کارگر می شوند. از این نقطه به بعد ناهنجاری های بورکراتیک فقط می تواند در جهت انحطاط بورکراتیک پیش رود.

۴ - بورکراتیزه شدن دولت کارگری

در بورکراتیزه گشتن دولت های کارگری طی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم می توان يك پروسه ی مشابه سه مرحله ای مشاهده نمود. از انحصار قدرت بر دستگاه دولت در ابتدا تنها امتیازات اقتداری و مزیت های سیاسی منتج می شوند. سپس امتیازات بورکراتیک که ماهیت مادی و فرهنگی دارند از پی آن می آیند. و بالاخره انحطاط کامل بوقوع می پیوندد: رهبری سیاسی، دیگر در متوقف ساختن رشد بورکراسی نمی کوشد. در راه افزایش امتیازات آگاهانه در آن ادغام شده و نیروی محرکه ی آن می گردد. این فرآشد به زیاده رویهای مهیب دوره ی استالینستی منتهی می شود.

برای روشن نمودن مضمون این امتیازات چند مثال می آوریم. در اوج دوره ی استالینستی سیستم "حساب بانکی ثابت" مقرر گشته بود که بدان وسیله تعداد معینی از بورکرات های برجسته می توانستند اعتبار وجهی نامحدودی مطالبه کنند در حالیکه حساب بانکی شان همیشه دست نخورده باقی می ماند. تنها محظور مصرف کمبود نسبی کالا بود. برای اینان در بطن يك جامعه ی هنوز تهی دست کمونیزم واقعاً وجود داشت، نوشته های پس از استالین پر از نمونه های مشخص هنرمندان و رهبران حزبی برجسته ایست که دارای چنین حساب بانک هانی بودند. غیر از این نمونه ی "مغازه های مخصوص" است که اجناسی که معمولاً دور از دسترس مشتریان "عادی" بود، می فروختند. این مغازه ها در زمان استالین بوجود آمدند و در اغلب دولت های کارگری تا بسال ۵۷- ۱۹۵۶ دوام آوردند. تحت توجهات صاحب مقامان حزب و دولت موجودیت آنان محتاطانه از سایر مردم مخفی نگهداشته می شد- نمای بیرون آن بشکل خانه های معمولی درست گشته بود. در میان این کارگزاران يك رتبه بندی واقعی برقرار بود: اقشار تحتانی نردبان بورکراتیک ناچار به پرداخت قیمت کامل اجناس بودند، کسانی که در مرتبه ای بالاتر بودند فقط نصف

قیمت در حالیکه بورکرات های فوقانی- صاحبان "حساب بانکی ثابت"- می توانستند بدون هیچگونه پرداختی هر آنچه که مایل بودند، بردارند.

در خلال سال های ۴۸- ۱۹۴۷ که دوره ی احتیاج و تهیدستی دولت های کارگری بود، بورکرات های حزب کمونیست کشورهای نظیر آلمان جعبه های حاوی جوراب های ابریشمی یا پشمی، کره، شکر و غیره از اتحاد شوروی دریافت می کردند. توجهی که مبذول محترم شمردن رتبه بندی می شد بسیار مایه ی تفریح است: اندازه و محتوی جعبه ها دقیقاً بازتاب کننده رتبه ی دریافت کننده بود. در شرایط قطعی عمومی مشاهده ی چنین بکار بستن جامد عقیده ی بورکراتیک که رتبه بندی را تا به اصل مقدسی ارتقاء می دهد در صورت تراژیک نبودنش، خنده آور می بود. مع الوصف یافتن تمام سورسات انحطاط بورکراتیک حتی در چنین خرده نمونه هائی، کاملاً منطقی است.

۵- چند نمونه از راه حل های خطا

مهمترین درسی که می بایست از این مطالعه ی مختصر در باره ی مسأله ی منشاء بورکراسی در جنبش کارگری گرفته شود این است که باید بین نکات زیر محتاطانه تفکیک قائل شد:

۱- نطفه های بورکراتیزه شدن که در توسعه ی سازمان های توده ای طبقه ی کارگر ذاتی هستند؛

۲- بورکراتیزه شدن تمام و کمال، آنگونه که در احزاب مختلف فرمیست و استالینیست و دولت شوروی مشاهده شد.

در صورتیکه بین این دو نکته تمایز گذاشته نشود و در نتیجه لزوم هرگونه سازمان توده ای برای جنبش کارگری بر این اساس که انحطاط آن اجتناب ناپذیر خواهد بود انکار شود، این استنتاج تحمیل می گردد که خود- رهائی پرولتاریا غیرممکن است.

چنین رویه ای، با انکار وجود دیالکتیک میان خود انگیختگی و سازمان، از همان ابتدا شکست طلب است.

این سردرگمی در مورد دو قطب بورکراتیک وجه مشخص گروه های مختلف "ماوراء چپ" است. بحث برخی از آنان این است که بعلت خطر ذاتی که در خود موجودیت دستگاه و "کارمندان" تمام وقت نهفته، می بایست هر گونه نقشی برای "انقلابیون حرفه ای"، را رد کرد. تز آنان را می توان در این عبارت خلاصه نمود: اولین انقلابی حرفه ای که درون جنبش طبقه کارگر ظاهر گشت، استالین آتی را شکل بخشید. لیکن سوال اصلی این است که آیا جنبش آزادی کارگران- نه در شرایط تخیلی ایده آل بلکه در جامعه سرمایه داری موجود- بدون برخی از ساختارهای سازمانی دائمی بهیچوجه امکان دارد؟

جنبشی که در صدد ایجاد انقلابیون حرفه ای- از طبقه کارگر و در پیوند با آن- برنیاید، نخواهد توانست از ابتدائی ترین گروه های دفاعی کارگران پیشتر برود. چنین جنبشی عاجز از پیشبرد مبارزه ی طبقاتی به ماوراء خواست های آتی و خودبخودی خواهد بود. مسلماً موفق به سرنگونی سرمایه داری و آزادی کارگران و در نتیجه گشایش راه بسوی سوسیالیزم نخواهد گشت. تاریخ نشان می دهد که این شق هیچگاه بعنوان چاره پذیرفته نشده و حتی برای نمونه يك کشور وجود ندارد که در آن طبقه ی کارگر پس از پاره ای تجربیات مبارزه ی طبقاتی، بعلت ترس از بورکراتیزه شدن همچنان متکی به مبادی اولیه تشکیلاتی باقی مانده باشد. تجربه ی تاریخی برعکس مبین اینست که آن جنبش کارگری که ضرورت سازمان دادن را انکار کرده و کادرهای خود را انتخاب و بطور سیستماتیک تربیت نموده تحت سلطه ی ایدئولوژیکی و سازمانی روشنفکران بورژوائی و خرده بورژوائی قرار می گیرد که درون جنبش الگوی انحصار فرهنگی ای را که در جامعه سرمایه داری بطور کلی اعمال کرده اند، از نو اقامه می کنند.

بدین ترتیب واقعاً هیچ چاره ای وجود ندارد: به منظور اجتناب از دام بورکراتیزه شدن "ابتدائی"، به تله ی حتی خطرناکتری سقوط می کنیم.

این گروه های "ماوراءچپ" درک نمی کنند که مسأله انتخاب مابین يك شکل سازمانی که کاملاً مبری از خطر بورکراتیک است و شکل دیگر که این خطر را در نطفه ی خود می پروراند، نیست. یگانه شق واقعی عبارتست از انتخاب بین توسعه ی خود مختاری واقعاً سازمان داده ی طبقه ی کارگر (شامل خطر پتانسیل بورکراسی) و رها ساختن سازمان های کارگری زیر تسلط ایدئولوژیکی بورژوازی. آن سازمان کارگری که اعضایش فقط کارگران یدی هستند که در پروسه ی تولیدی تمام وقت درگیرند، بسیار آسانتر توسط سیاست و ایدئولوژی بورژوازی تسخیر می گردد تا سازمانی که آگاهانه در تربیت و انتخاب آگاهترین کارگران و ساختن انقلابیون حرفه ای از آنان می کوشد.

راه حل کاذب دیگری که بعلت دید غیردیالکتیکی بروز میکند از جانب گروه "سوسیالیزم یا بربریت" *Socialisme ou Barbarie* مطرح گردید^(۱). بحث آنان این بود که راه جلوگیری بورکراتیزه شدن دولت های کارگری از بین بردن کلیه تفاوت های دستمزدی است. لیکن نتیجه عینی این اقدام چه خواهد بود؟ در جامعه ای که کمبودی مادی بر آن حکمرماست يك شبه بر طرف کردن تمام تفاوت های مزدی به معنای از میان برداشتن آن انگیزه هائی است که مردم را خواستار فراگیری مهارت های تازه می نماید. زمانیکه داشتن مهارت حرفه ای دیگر حتی به اندازه ناچیزی سطح زندگی بهتری را تضمین نکند تنها عناصر بسیار آگاه سیاسی که ضرورت عینی اجتماعی ازدیاد مهارت های حرفه ای را درک می کنند در فراگرفتن آن می کوشند. در نتیجه رشد نیروهای مولده کندتر گشته و وضعیت کمیابی بیشتر به طول خواهد انجامید. عوامل عینی رشد بورکراسی (رشد ناچیز نیروهای مولده، عقب ماندگی فرهنگی پرولتاریا) بیشتر به درازا خواهد کشید و نتیجه ای درست برعکس آنچه امید می رفت بدست خواهد آمد. با حفظ برخی از تفاوت های اندک در

مزدها، تخصص افزایش پیدا می کند و همچنین پایه ی مادی مساعد برای از میان بردن بورکراتیزه شدن و امتیازات رشد می یابد. بار دیگر با يك پروسه ی دیالکتیکی که يك راه حل دیالکتیکی ایجاب می کند روبرو هستیم.

۶- راه حل انقلابی مارکسیستی

مارکس به علت عدم سوابق تاریخی بسنده، تمام جوانب مسأله بورکراتیک را به روشنی مشاهده نکرد. با اینحال او تنها مجهز به تجربه کمون پاریس، دو قانون ساده لیکن اساسی ترسیم نمود که تقریباً کلیه محافظات علیه بورکراتیزه شدن را که تا به امروز توسط جنبش کارگری تکامل یافته، دربردارد:

۱- مواجه کارگزاران سیاسی دولت های کارگری می بایست برابر مواجب کارگران ماهر باشد. هدف مارکس از این قانون جلوگیری از مقام طلبی یعنی متوسل شدن به مقام دولتی به منظور ترفیع شخصی، بود.

۲- تمام کاکزاران می بایست انتخاب شده و هر زمان به رأی انتخاب کنندگان قابل عزل باشند. این اصل (که توسط قانون سیستم دوازی لنین تکمیل شد) با از بین رفتن طبقات و کسب تجربیات مشخص در انجام وظایف اداری توسط هر فرد، زوال دولت را به پیش خواهد راند.

راه حل مارکسیستی انقلابی مسأله بورکراسی را در تنوری حزب انقلابی لنین و در تنوری تروتسکی در باره دولت کارگری و نقش پیشگام در مبارزه علیه بورکراتیزه شدن می توان یافت. این راه حل بر مبنای فهم روشن ماهیت عینی گرایش بورکراتیزه شدن در جنبش طبقه کارگر قرار دارد و جنبش را به ابزار مؤثر برای مبارزه با این گرایش مجهز می سازد.

تنوری حزب لنین ابتدا در چه باید کرد؟ بسط یافته بود ولی پس از آنکه طبقه کارگر روسیه اولین تجربه ی انقلابی خود را در سطح وسیع فعالیت توده ای- در سال ۱۹۰۵- طی کرد، لنین خود ضرورت تعمق بیشتر در باره ی تجزیه و تحلیل خویش

را احساس نمود. بدینسان تنوری واقعی حزب لنینیستی شامل دو عنصر است. ابتدا آنچه او در اوایل قرن در چه باید کرد؟ پیرامون ایجاد هسته های حزب انقلابی در شرایط مخفی کاری نوشت. دیگر آنچه که او بعد از نخستین تجربه ی انقلابی توده ای پرولتاریای روسیه- تجربه ی احزاب توده ای، اتحادیه های کارگری و شوراهای تدوین نمود. درک تنوری حزب لنین به معنای درک ضرورت جدائی پیشاهنگ و احزابی است که فقط می توانند اقلیت ناچیزی از طبقه کارگر را سازمان دهند، و در عین حال درک ضرورت ادغام حزب پیشاهنگ در توده ها و جایگزین آن نشدن و یا به عهده نگرفتن تکالیفی که فقط بوسیله خود توده ها می تواند به جا آورده شود. این تنوری که رهائی پرولتاریا فقط می تواند توسط خود پرولتاریا به انجام رسانده شود، نباید چه در تنوری و چه در عمل به این مفهوم کاهش پیدا کند که تکلیف حزب انقلابی آزاد ساختن پرولتاریا و بنیاد نهادن دولت کارگری به نمایندگی از طرف پرولتاریاست ابتدا به اسم پرولتاریا و سپس در شرایط مشخص تاریخی علیه آن.

در این دیالکتیک میان پیشگام و توده لازمست بر این واقعیت پافشاری نمود که حزب رسالت تاریخی خود را تنها زمانی می تواند به انجام برساند که از حمایت فعالانه ی اکثریت پرولتاریا برخوردار باشد. ولی این حمایت فعالانه توده ها از حزب انقلابی فقط در لحظات استثنائی و لیکن از لحاظ تاریخی تعیین شده بوقوع می پیوندد. این بدین معنی است که تا زمانیکه شرایط انقلابی فرا نرسیده حزب بناچار يك حزب اقلیت خواهد بود^(۳).

تنوری راستین حزب لنینیستی در درک فراگیرنده ی آن از رابطه ی دیالکتیکی میان حزب و توده ها نهفته است. این دیالکتیک يك نوع معین سازمان و يك بینش معین از انقلابی حرفه ای ایجاب می کند. انقلابی حرفه ای هرگز نباید بطرزی همیشگی از توده ها جدا بماند؛ همواره می بایست آماده ی بازگشت به محوطه ی کارخانه و واگذاری مقام خود به رفیق دیگر باشد تا اینکه او نیز بتواند تجربیات لازم را

فرا گیرد. این تنوری سیستم دواى است كه میان پرولتاریا و پیشگامش يك حالت واقعی "گردش نیروى حیاتی" برقرار می سازد.

اصول اساسی مشابهی در مورد دولت کارگری در مرحله ی گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم نیز صدق می کند. اگر چه لنین در ابتدا در پروراندن چندین نظریه و بر نهاد Theses در باره ی مسأله بورکراتیزه شدن دولت های کارگری پیشقدم بود (در واقع او در سال های ۲۲- ۱۹۲۱ خیلی پیش از تروتسکی از خطر آگاه بود). معذک عمدتاً تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بود که راه حل انقلابی مارکسیستی برای این مسأله ارائه داد.

با اینکه گرایش در جهت ناهنجاری های بورکراتیک در يك کشور عقب مانده و جامعه ی منزوی اجتناب ناپذیر است، منتهی شدن این گرایش به انحطاط مهیب دوره ی استالینستی اجتناب ناپذیر نیست. در این شرایط، نقش عامل ذهنی بار دیگر تعیین کننده است. پیشاهنگ انقلابی می بایست در تمام سطوح بر علیه خطر بورکراتیزه شدن مبارزه کند:

- در سطح سازمان سیاسی دولت، می بایست دمکراسی کارگری را پرورش دهد و دخالت مستقیم توده ها در اداره ی دولت را تشجیع نماید؛

- در سطح بین المللی، می بایست از انکشاف انقلاب جهانی، که به سبب در هم شکستن انزوای دول کارگری مؤثرترین پادزهر علیه بورکراتیزه شدن است، حمایت نماید. اگر يك پیشگام پرولتاریائی آزاد از فرسودگی اخلاقی و جسمانی موفق به تسخیر قدرت گردد، قادر به در دست گرفتن نقش رهبری در گسترش انقلاب جهانی خواهد بود: این همان چیزی است که تروتسکی آن را جنبه سوم تنوری انقلاب مداوم خواند؛

- در سطح اقتصادی: می بایست از هرگونه جدائی ریشه ای میان عمل انباشت و عمل تولید، از هرگونه جدائی ریشه ای میان طبقه کارگر واقعی موجود و کنترل محصول افزونه ی اجتماعی- چه از طریق يك بورکراسی دولتی بحد نهایت مرکزیت یافته چه

از طریق عملکرد آزاد "قوانین بازار" - بهر قیمت ممکنه ممانعت شود. مدیریت کارگری با برنامه ی اقتصاد که بطرز دمکراتیک مرکزیت یافته پاسخ تاریخی به این مسأله است.